

چه نسبتي میان دین و اخلاق وجود دارد؟

اگر منظور نسبت منطقی باشد، دین از اخلاق فراگیرتر است. گزاره‌های دینی هم مشتمل بر گزاره‌های ناختر به واقع‌اند و هم گزاره‌های ناظر به ارزش. برخی از گزاره‌های دینی عهده‌دار گزارش از واقعیات و حقایق خارجی هستند. اعم از واقعیات مابعدالطبیعی مثل خدا، فرشتگان و... یا واقعیات طبیعی، اعم از واقعیات مربوط به این جهان یا جهان آینده، حال آن‌که اخلاق را با این امور سروکاری نیست. اما اگر منظور ربط و پیوند اخلاق با دین باشد، به نظر می‌رسد در میان همه نهادها، ربط و پیوند دین با اخلاق از همه وثیق‌تر است، مثلاً در مورد نهاد سیاست برخی بر آنند در این حوزه باید اخلاق را کنار گذاشت (هر چند این سخنی است نامقبول)، اما دین بدون اخلاق هیچ کاربرد و جاذبه‌ای ندارد.

اخلاق دینی در مقایسه با اخلاق غیردینی به چه معناست؟ چه چیز یک منظومه اخلاقی را به صفت دینی موسوم می‌سازد؟

اخلاق دینی مبتنی بر دین و برخاسته از دل دین است و به نظر می‌رسد در موارد زیر از اخلاق غیردینی متمایز شود:

اول این که در اخلاق دینی مجموعه تکالیف و بایدها و نبایدهای اخلاقی، متخذ از منابع معتبر دینی است. اعتبار و وثاقت احکام اخلاقی از آن روست که خداوند و اولیا و انبیا و مراجع دین آن را معتبر می‌دانند و در صورت بروز اختلاف بر سر این که تکلیف اخلاقی فرد در عرصه‌های مختلف چیست، به کتاب و سنت رجوع می‌شود، اما اخلاق غیردینی اعتبار و وثاقت احکام خویش را وامدار عرف، جامعه، سنت، عقل، تجربه و... می‌دانند. پس در اخلاق دینی به هنگام وضع مقررات، آسمان نقش اول را ایفا می‌کند و در اخلاق غیردینی، زمین.

دیگر این که اخلاق دینی، اخلاقی فضیلت‌محور است و وجهه همت انسانی به فضائل و زدودن رذائل قرار داده و غرض اصلی‌اش پرورش است. ممکن است به روابط اجتماعی انسان هم بپردازد که می‌پردازد و عرصه هم بایدها و نبایدهایی دارد. اما ظاهراً اصلاح روابط و پیوندهای اجتماعی

مردم غرض ثانوی و درجه دوم دین است. از آن‌جا که روح و جان افراد متأثر از فضای اجتماعی و پیوندهای فرد با دیگران است و بدون تغییر آن، تلاش برای تغییر خلق و خو و روحیات افراد نتیجه چندانی در بر ندارد، دین به این امور هم می‌پردازد. اما اخلاق غیردینی، وظیفه‌محور است؛ قصد و غرضش تنظیم روابط فرد با دیگران است و اصولاً در این زمینه است که شکل می‌گیرد. اگر فردی را در نظر بگیریم که با دیگران هیچ ارتباطی ندارد و مثلاً در جزیره‌ای متروکه زندگی می‌کند، طوری که رفتارهای او هیچ تاثیری بر زندگی دیگران ندارد، رفتارهای او محکوم به هیچ حکم اخلاقی نیستند و نمی‌توان او را مکلف به تکالیف اخلاقی قلمداد کرد. تنها در صورتی که شخص یا اشخاص دیگری پیدا شدند و رفتارهای شخص مورد نظر با آنان ارتباط یافت، بایدها و نبایدهای اخلاقی شروع می‌شوند؛ حال آن‌که اخلاق دینی حتی برای چنین فردی، بایدها و نبایدهایی دارد؛ مثلاً چون پرخوری بر روح او تاثیرات منفی به جای می‌گذارد وی را از پرخوری منع می‌کند. در اخلاق غیردینی اگر به فرد پرداخته می‌شود و از خلق و خو و فضائل و رذایل اخلاقی سخن می‌رود، فقط از آن روست که اخلاقیات فرد دارای کارکردهای اجتماعی هستند.

فرق دیگر این است که در اخلاق دینی، فرد پاداش‌ها یا مجازات‌های مرتبط با رفتارهای اخلاقی خویش را تنها در قالب مدح و ذم از جامعه دریافت نمی‌کند، بلکه از آن مهم‌تر وی در انتظار پاداش و مجازات اخروی هم هست و دیدگاه‌های فرد در مورد زندگی آینده، بر رفتارهای اخلاقی وی تاثیر جدی دارد. اما در اخلاق غیردینی پاداش‌ها و مجازات‌های اخلاقی تنها در قالب ستایش‌ها و نکوهش‌های اجتماعی است. البته اگر این ستایش و نکوهش مدت زمان زیادی دوام آورده باشد و راسخ شده باشد، جامعه حتی از درون فرد و به صورت وجدان او هم ظاهر می‌شود و در خلوت او نیز نکوهش و ستایش خود را ادامه می‌دهد.

دین در دنیای مدرن چه خدمتی به اخلاق می‌کند؟

مشخصه بارز عصر مدرن، غلبه فناوری و ماشینی شدن جامعه است. خانواده‌های گسترده قدیم، محدود و محدودتر می‌شوند و خانواده به تدریج به شکل سلولی در می‌آید. در این خانواده‌ها فرزندان از همان نوجوانی روابط خویش را با پدر و مادر می‌گسلند و زندگی مستقلی در پیش می‌گیرند. هر چقدر که فناوری غلبه بیشتری



در نسبت اخلاق و دین

غلامحسین توکلی*

این در این شماره به موضوع «اخلاق و دین» پرداخته است. به این منظور سوالاتی که در این حوزه بیشتر مطرح بود را با کارشناسان اخلاق و دین در میان گذاشته‌ام. آنچه در پی می‌آید پاسخ‌های دکتر غلامحسین توکلی به سوالات آیین است.

داشته باشد، شور و احساس و عواطف که برای یک زندگی اخلاقی شرطی لازم است هم کم‌رنگ‌تر می‌شود. ممکن است فرد در جامعه مدرن به تکالیف اخلاقی خویش در قبال دیگران عمل کند اما وی ناگاهانه یا ناگاهانه طوری پرورش یافته که این تکالیف را مثل مهره‌های یک ماشین انجام دهد و این باعث می‌شود اخلاق به حقوق (حقوق نامدون) تحویل شود. دین می‌تواند برای بازگرداندن شور و احساسی که برای یک زندگی اخلاقی پویا، شرط لازم است، نقش مهمی ایفا کند. اگر دین از ایفای چنین نقشی خودداری یا در آن کوتاهی کند، ممکن است نهضت‌هایی بدیل مثل نهضت رمانتیسیسم سربر آورند و تا حدی این نقش را بر عهده بگیرند.

آیا می‌توان اجزای دین را نقد اخلاقی کرد؟ آیا نقد اخلاقی فقه و باورهای دینی امکان دارد؟

به نظر می‌رسد اخلاق فقهی تنها یکی از وجوه مضیق اخلاق دینی و نوع خاصی از آن است. در اخلاق فقهی کسی مورد ستایش است که به وظایف فقهی خویش عمل کند، واجبات را فرو نهد و از محرمات بپرهیزد. به نسبتی که دایره امتثال و اجتناب فرد گسترش می‌یابد و بیشتر به مستحبات و مکروهات اعتنا می‌کند، بیشتر هم مورد ستایش قرار می‌گیرد.

اما اخلاق دینی می‌تواند فراتر از فقه و تا حدودی متفاوت با آن باشد، مثلاً محبت به دیگران، ایثار، خوشخویی و مدارا که در فقه کمتر محل اعتناست، مورد تأکید قرار گیرد. به هر حال می‌توان اخلاق فقهی و اخلاق دینی و کلاً هر سیستم اخلاقی را نقد کرد. حتی می‌توان گفت اگر گزینش‌های افراد آگاهانه باشد عمدتاً بر اساس میزان انطباق یا عدم انطباق فقه یا دین با موازین اخلاقی صورت می‌گیرد. به هر حال این نقد می‌تواند به یکی از سه طریق زیر صورت گیرد: ممکن است فردی با التزام به یک مکتب اخلاقی خاص مثل لذت‌گرایی یا سودگرایی، اخلاق فقهی را نقد کند. اما شیوه رایج‌تر آن است که فرد با استناد به ارزش‌های اخلاقی عام و مورد قبول همه انسان‌ها به نقد یک سیستم اخلاقی بپردازد و به عنوان مثال، بگوید برای یک فقیه رفتار ظاهری و سطحی افراد ملاک است و عمل ظاهری به تکالیف را مسقط تکلیف می‌داند، حال آن‌که این رویه ممکن است به تضعیف مبانی اخلاق بینجامد. اما در مورد پاره سوم سوال یا نقد اخلاقی باورهای

دینی، اگر منظور باورهای ناظر به ارزش باشد، این کار میسر است. اما باورهای ناظر به واقع را نمی‌توان به استناد اخلاق نقد کرد، مگر در آن‌ها نوعی باور ناظر به ارزش مندرج باشد. مثلاً در داستان ذبح اسماعیل یا داستان حضرت خضر و به قتل رساندن آن طفل، از آن‌جا که صرفاً گزارش از واقع نیست، بلکه منابع دینی این عمل را تأیید می‌کنند و آن را بایسته می‌دانند، ممکن است کسی به لحاظ اخلاقی این عمل را نقد کند.

اما در مورد باورهای دینی که صرفاً ناظر به واقع‌اند و یا هر گزاره ناظر به واقع دیگری، چون خود باور آوردن رفتاری است که از ناحیه انسان‌ها مورد ارزش‌گذاری اخلاقی قرار می‌گیرد، پس نه اصل باور بلکه عمل و رفتاری به اسم باور کردن، ممکن است محکوم به احکام اخلاقی قرار گیرد. کلیفورد، فیلسوف و ریاضیدان انگلیسی، مقاله‌ای دارد به نام اخلاق باور^۴. وی می‌نویسد چون باور آوردن فعلی است از افعال انسان، پس باید برای باور آوردن به چیزی مطالبه دلیل کرد. بدون داشتن دلایل موجه باور آوردن به چیزی از نظر اخلاقی درست نیست. وی در این مقاله جمله معروفی دارد: برای هر کس و در هر کجا، خطاست که بر اساس دلایل ناکافی به چیزی باور آورد.^۴

چه نسبتی میان اخلاق و احکام شریعت (و علم به احکام شریعت، یعنی فقه) وجود دارد؟

در برخی موارد هر دو در ذم و مدح اخلاقی اتفاق دارند، در برخی موارد مدح و ذم اخلاقی شامل فرد می‌شود، نه مدح و ذم فقهی و به عکس، گاهی فرد به لحاظ فقهی مشمول مدح و ذم است نه به لحاظ اخلاقی، مثلاً برخی امور در فقه مستحسن است و فرد را به لحاظ فقهی مستحق ستایش می‌سازد، مثل خودداری از دست دادن با زن اجنبیه، اما همین عمل به لحاظ اخلاق مورد نکوهش است یا خودداری از خوردن غذایی که ذبح شرعی در آن رعایت نشده، در این صورت ممکن است خودداری فردی که مهمان کسی است، عملی غیر اخلاقی محسوب شود، هر چند او به لحاظ فقهی به تکلیف خود عمل کرده است. پس این دو در همه موارد بر هم منطبق نیستند.

وضعیت اخلاقی مسلمانان تا چه حد تحت تاثیر نوع نگاه آنان به اخلاق و نسبت آن در منظومه دینداری قرار دارد؟

عوامل موثر بر وضعیت اخلاق مسلمانان متنوع و متفاوت است. اما بی‌شک یکی از این عوامل،

اخلاقیات دینی است که عموماً در سنت آن‌ها استقرار یافته و مستقیم یا غیرمستقیم رفتارهای اخلاقی آنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد، هر چند در اثر پیشرفت‌های تکنولوژیک و روابط ارتباط جمعی مثل تلویزیون، ماهواره، اینترنت و... روز به روز تاثیر دیگر عوامل بر رفتارهای اخلاقی افراد افزایش می‌یابد و از تاثیر سنت دینی کاسته می‌شود و حتی خود سنت نیز به تدریج دستخوش تغییر می‌گردد. دوره‌های بحران، زمانی است که ارزش‌های کهن نفوذ خویش را از دست داده‌اند و ارزش‌های جدید هم جایگزین و تثبیت نشده‌اند.

آیا می‌توان جامعه اخلاقی را به عنوان آرمان اجتماعی مسلمانان در جهان امروز مطرح کرد؟

اول این که ما در مقامی نیستیم که بتوانیم از سوی همه مسلمانان چیزی را به عنوان آرمان تعیین کنیم، مگر از راه الگو شدن از طریق ارائه و اجرای طرح یا طرح‌هایی موفق در عرصه‌های مختلف و از جمله در عرصه آرمان‌های اجتماعی: پیداست که چون ساختار فرهنگی دیگر جوامع اسلامی در قیاس با سایرین، به ما شباهت بیشتری دارد، اگر ما در عرصه‌ای موفق عمل کنیم، آنان ترجیح می‌دهند ما را الگو قرار دهند و در صورت بد عمل کردن ما، به سراغ دیگر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها خواهند رفت و الگوی خود را از آنان خواهند گرفت. اولویت‌ها در این آرمان‌های مختلف، متفاوت است. مثلاً رسیدن به عدالت اجتماعی لزوماً با پیشرفت تکنولوژیک و اقتصادی ملازمه‌ای ندارد و به عکس، ممکن است برنامه‌ریزی در راستای تحقق عدالت اجتماعی پیشرفت تکنولوژیک را به تاخیر یا تعویق اندازد، چون برای تحقق پیشرفت‌های عظیم اقتصادی رقابت آزاد از شرایط اصلی است و چنین رقابت آزادی، فاصله بین طبقات را حفظ یا حتی تشدید می‌کند. همچنین اگر در کشوری آرمان اجتماعی پیشرفت اقتصادی باشد، گاهی ممکن است التزام به این پیشرفت موجب نادیده گرفتن ارزش‌های اخلاقی شود یا آن را به حال تعلیق درآورد.

دوم این که در مورد آرمان، فکر می‌کنم منظور این است که همان‌گونه که مثلاً جامعه آرمانی کمونیست‌ها یک جامعه پرولتاریایی و بی‌طبقه بود و در راستای آن تلاش می‌کردند و برقراری عدالت اقتصادی و رفع تبعیض طبقاتی بیش از هر چیز توجه‌شان را به خود جلب می‌کرد، ما نیز آرمان اصلی خویش را ساختن یک جامعه

اخلاقی قرار دهیم و هم خویش را مصروف برپایی چنین جامعه‌ای کنیم.

اگر منظور چنین چیزی باشد، در این صورت ابتدا باید مشخص شود چرا از میان همه آرمان‌های طرح شده یا قابل طرح، این آرمان را برمی‌گیریم؛ مثلا ممکن است کسی بگوید آرمان ما باید تحقق جامعه‌ای باشد که به لحاظ اقتصادی و تکنولوژیک پیشرفته باشد؛ مثل برنامه‌ای که در مالزی از زمان ماهانیر محمد شروع شده و هنوز ادامه دارد و به برنامه بیست بیست معروف است، چون بنا دارند تا سال ۲۰۲۰ به لحاظ اقتصادی و تکنولوژیک به حد کشورهای اروپایی برسند و با آن‌ها برابری کنند. ممکن است کس دیگری، عدالت اجتماعی و مساوات را به عنوان آرمان مطرح کند. مثلا کره جنوبی در دوران جنگ سرد و بویژه در سی و چهار سال گذشته پیشرفت اقتصادی شایانی داشته است. این کشور در اوج وحشت و نگرانی دنیای سرمایه‌داری از گسترش روز افزون کمونیسم به زعامت اتحاد جماهیر شوروی آن موقع و نیاز مبرم بلوک غرب به ایجاد یک کمر بند حائل امنیتی حول شوروی، به اردوگاه غرب پیوست و در ازای این نحوه رفتار که البته خطرناک هم بود، توانست دانش و مهارت فنی غرب را جذب کند. معلوم است که این نحوه رفتار گاهی مستلزم نادیده گرفتن بسیاری از ارزش‌های اخلاقی می‌شود. به هر حال بسته به این که آرمان اجتماعی چه باشد، نوع برنامه‌ریزی‌ها و اولویت‌بندی‌ها تفاوت جدی خواهد داشت. اگر کسی مدافع جامعه اخلاقی به عنوان یک آرمان است، باید بتواند وجوه ترجیح چنین آرمانی را بر سایر آرمان‌ها بیان کند و از انتخاب خود دفاع نماید. مثلا زرتشتی‌ها در انتظار ظهور سوشیانت در آخرالزمان هستند و امیدوارند وی بتواند پس از ظهور، صلح، آرامش و عدالت را در سراسر جهان برقرار سازد. یهودی‌ها همین انتظار را در باب مسیح موعود دارند و شیعیان نیز در مورد حضرت مهدی (عج) همین‌گونه می‌اندیشند؛ فکر نمی‌کنم منظور شما از آرمان چنین چیزی باشد، چون وجه مشترک همه آرمان‌های یاد شده این است که تحقق آن به زمانی دور از دسترس ما بستگی دارد و تعیین‌کننده اصلی آن، نه جامعه یهودی، زرتشتی یا اسلامی، بلکه خداوند است؛ یعنی هیچ کدام مدعی نیستند با یک برنامه زمان‌بندی شده و با عبور از مقاطعی خاص می‌توان در فلان زمان مشخص به جامعه ایده‌آل

مورد نظر رسید. به این ترتیب آرمان در این موارد به معنای انعکاسی است از خواسته‌ها و ارزش‌های تاکنون محقق نشده؛ این جوامع انتظار دارند با کمک و دخالت خداوند و ظهور منجی موعود، این آرزو برآورده شود. اما در آرمان مورد نظر شما، تعیین‌کنندگان اصلی مردم هستند و قاعدتا باید دارای زمان‌بندی مشخصی هم باشد.

در این صورت سوال به این صورت در می‌آید که آیا ما ایرانیان می‌توانیم آرمان اجتماعی خویش را تحقق یک جامعه اخلاقی قرار دهیم و با طی فرآیندی زمان‌بندی شده در راستای تحقق آن عمل کنیم؟

اگر جامعه اخلاقی به عنوان آرمان تعیین شود، ابتدا باید به لحاظ نظری چنین جامعه‌ای را تعریف کنیم و نوع نگاه اخلاقی و ارزش‌های مربوط به آن را تدوین نماییم، اما این تنها بعد تئوریک قضیه است. این کار اگر هم صورت گیرد، تنها یک گام مقدماتی است. اما در عمل چگونه می‌توان به سمت تشکیل یک جامعه اخلاقی حرکت کرد؟ این امر، مستلزم انجام مطالعاتی بسیار گسترده و جدی است. از یک سو باید به سمت اصلاح اخلاق فردی حرکت کنیم و از دیگر سو، باید همه نهادهای مدنی و حکومتی به لحاظ اخلاقی اصلاح شوند. فرآیند اول زمان بیشتری می‌برد، اما می‌توان و باید در راستای آن حرکت کرد. اما بخش دوم که اصلاح نهادهای مدنی و دولتی است و به توبه خود در اصلاح بخش اول موثر است، با یک مدیریت صحیح سریع‌تر دست یافتنی است. در این صورت باید به سمتی حرکت کنیم که نظام حاکم بر ایران در قیاس با سایر حکومت‌های حاکم بر جهان اخلاقی‌تر شود؛ هم ارتباط حکومت با سایر دولت‌ها و ملت‌ها اخلاقی باشد و هم رابطه اجزای مختلف حکومتی با یکدیگر، مثلا قوه قضائیه با قوه مجریه و مقننه و همچنین اخلاق کارمندان و کارکنان درون هر سازمان، باید تلاشی گسترده صورت گیرد تا در همه این وجوه و ابعاد، فساد اخلاقی به حداقل ممکن برسد.

چه نسبتی میان اخلاق و تلاش برای ساختن جامعه‌ای فقه‌محور (تحت حاکمیت فقه) وجود دارد؟

در جامعه فقه‌محور ارزیابی‌ها و ارزش‌گذاری‌های اخلاقی بر اساس ملاک‌های فقهی صورت می‌گیرد و ستایش یا نکوهش فرد مرتبط است با میزان تقید وی به احکام شرعی مندرج در رساله‌های عملیه. آیا چنین جامعه‌ای یک جامعه

اخلاقی مطلوب و آرمانی است؟ پیداست که فقیه چنین وضعیتی را کاملاً می‌پسندد و آن را مطلوب می‌انگارد. اما کسانی که با نگاه غیر فقهی به مساله می‌نگرند، احتمالاً چنین وضعیتی را نمی‌پسندند. در فقه، اطاعت از احکام شرعیه فرعیه مستخرج از منابع اربعه، حرف اول را می‌زند اما در ستایش‌های اخلاقی غیر فقهی، عقل و گزینش آزاد ملاک‌های اخلاقی تعیین‌کننده هستند. حال کدام وضعیت مطلوب است؟ پیداست که هر یک با توجه به مبانی و اصول پیشینی خود از نگرش اخلاقی خاص خود دفاع می‌کنند و چون مبانی آنان مشترک نیست، منازعه آنان به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

اگر فقیه به جامعه محدود فقه‌باور بسنده کند، حرفی نیست. اما اگر در پی گسترش نظام اخلاقی خویش باشد تا جمع وسیع‌تری را شامل شود، باید یکی از این دو کار صورت گیرد:

۱. کسانی که با نگاه غیر فقهی به اخلاق می‌نگرند و آن را ترجیح می‌دهند، نگاهشان را تغییر دهند. این چنین فرآیندی عملاً امکان‌پذیر نیست؛ ۲. فقیه به بازاندیشی در ارزش‌گذاری‌های خویش بپردازد و حداقل از نگاه فقهی به دایره موسع‌تر نگاه دینی به اخلاق گام گذارد، چه این دو لزوماً با هم یکی نیستند؛ در صدر اسلام علمی به نام فقه وجود نداشت. فقه بعدها ایجاد شد، توسعه یافت و همراه با آن و از دل آن، نگرش فقهی مربوط به اخلاق نیز تطور یافت.

برای مثال در جنگ احد، رای پیامبر این بود که دشمن را به داخل شهر بکشند، نه این که در یک فضای باز با دشمن مواجه شوند. پیامبر این رای را به مشورت گذاشت. اصحاب با او مخالفت کردند و جنگ در بیرون مدینه را ترجیح دادند. در عمل پیامبر به نظر آنان توجه کرد و حتی به پیامدهای وخیم تصمیم آنان نیز تن داد، بی‌آن که کسی را نکوهش کند؛ حال آن که از نگاه فقهی، این افراد با رای و نظر پیامبر معصوم مخالفت کرده‌اند و رای خود را بر رای پیامبر داده‌اند، پس سزاوار نکوهش‌اند. اما در نگاه پیامبر کرامت و شان افراد دارای ارزش مستقل است.

* عضو هیأت علمی دانشکده علوم انسانی دانشگاه اصفهان پانوش‌ها

1. Eethics of Virtue
2. Ethics of Duty
3. The Ethics of Belief
4. It is wrong anywhere for anyone to believe anything upon insufficient evidences.